

پاسخ گلرخ ایرانی از بند زندان اوین به نامه فائزه هاشمی



داستان یک سقوط

گلرخ ایرایی، زندانی سیاسی محبوس در زندان اوین، در یادداشتی که در [صفحه اینستاگرام](#) منتسب به او منتشر شده، به نامه فائزه هاشمی درباره وضعیت بند زندان زنان اوین واکنش نشان داده است. او در یادداشت خود نامه هاشمی را شبیه به ندامتنامه دانسته و نوشته است: «گفته‌های نهادهای امنیتی و سازمان زندان‌ها علیه زندانیان سیاسی کارکرد خود را برای افکار عمومی از دست داده است. خطِ امنیت از پا نمی‌افتد و اهدافِ خود را به طرق مختلف برآورده می‌کند.»

متن کامل نامه گلرخ ایرایی را در زیر می‌خوانید:

گفته‌های نهادهای امنیتی و سازمان زندان‌ها علیه زندانیان سیاسی کارکرد خود را برای افکار عمومی از دست داده است. خطِ امنیت از پا نمی‌افتد و اهدافِ خود را به طرق مختلف برآورده می‌کند.

اخیرا نامه‌ای که بیشباهت به یک ندامتنامه نیست، توجه افکار

عمومی را به خود جلب کرد. متنی که در آن، فائزه هاشمی رفسنجانی یکی از همبندیان با ایستادن در کنار زندانبان، مدعی شد «قرار است توسط همبندیان خود به قتل برسد» و نوکِ پیکانِ حمله را به سوی چپها و فعالانِ حقوق بشریِ بند گرفت و آنان را «طبل‌های توخالی و دیکتاتورهای کوچک» خطاب کرد.

من یکی از همبندیان چپ او هستم. با وجودِ مرزبندیِ قاطع و روشن و تضادهای ایدئولوژیک و طبقاتیِ موجود، بنا بر تصمیم جمع (بعد از ورود وی به بند و اجبار بر همزیستی) با او که به هیئتِ یک همبندی درآمد، مدارا شد؛ در جایی که دیگر جایِ شعار نیست. جایی که همه عریانیم در برابر هم و تنی واحد هستیم در برابرِ زندانبان، مگر آنکه به واسطه‌ی عقب‌گرد از مواضع، وصله‌ای ناجور شویم بر این تنِ واحد.

تنی واحد که همواره رنج می‌برد از دردهای همبندی مبتلا به تومور مغزی، مبتلا به ام‌اس، بیمارانی با ریسک بالای حمله‌ی قلبی، مبتلایان به صرع که یکی‌شان باردار است، بیماران ریویِ مبتلا به آسم و افرادی با درد مفاصل و مشکلاتِ کھولتِ سن و ...؛ بیمارانی که نیاز به مداوا دارند اما گاه با معاینه توسط پزشک عمومی زندان در بهداری بدون امکانات تخصصی لازم، نه درمان، بلکه فقط ویزیت می‌شوند. ما تنی واحدیم که می‌فهمیم تعدادی از همبندیانمان هیچ واریزی در طول ماه ندارند. همان‌هایی که گفته شد می‌توانند از «جیب خودشان» از فروشگاه زندان ما یحتاج‌شان را تامین کنند. مدت‌هاست گوشت از جیره‌ی غذایی زندان حذف شده است و باقیِ اقلام به شکل چشم‌گیری از لحاظ کمی و کیفی تنزل یافته. خرید از فروشگاه برای برخی غیرممکن است و در صورتی می‌توان گفت از «جیب خود» کمبود مواد خوراکی، بهداشتی و لوازم‌التحریر را تامین کنید که پیش‌تر گفته باشیم «از کدام جیب؟» یا «از جیبِ کدام پدر؟» و در صورتی می‌توان از تبعیض گفت که خود از رانت و امکانات موجود، برای ورودِ اقلامِ مصرفیِ مرغوبی که با شیوه‌ای تعریف نشده در آیین‌نامه‌ی سازمان زندان‌ها و با مجوز ویژه و برخورداری از رانتِ حکومتی وارد می‌شود؛ استفاده نکرده باشیم. رانتی که در ملاقات‌های هفتگی کریه‌تر خود را نشان می‌دهد. روزِ ملاقات بند زنان یکشنبه است. عموماً حدود ۲۰ نفر هر هفته ملاقات حضوری دارند. در سالنی شلوغ و به مدت یک ساعت، آن هم ماهی یکبار، برخورداری از رانت یعنی اینکه هر هفته، اعضای درجه یک و درجه دو خانواده را در روزی جدای از یکشنبه‌های شلوغ، در شرایطی ویژه به مدت نامحدود

(عموماً از ۱۰ صبح تا یک ظهر) ملاقات کنند. استفاده از رانت و تبعیض زمانی پررنگ‌تر می‌شود که بسیاری از زندانیان سیاسی در صورت لزوم نیز از حق مرخصی محرومند؛ اما آنکه از رانتِ حکومت حتا در زندان برخوردار است، با دیکته‌ی تاریخ و ساعتِ مرخصی به زندانبان به امورات مالیِ میراثِ پدری رسیدگی می‌کند و در زمانِ افتتاحِ بیمارستانِ خانوادگی، خود را به مراسم افتتاحیه می‌رساند. هر گاه اراده کند به مرخصی می‌رود و کارهای درمانی‌اش انجام می‌شود. طبیعتاً خبر از اعزام شدن و کنسلی‌های اعزامِ توده‌ی در بند ندارد. توده‌ای که حتا با اعزام‌شان به صورت تحت‌الحفظ برای شرکت در مراسم تدفین عزیزانشان مخالفت می‌شود و داغِ نشسته بر دل‌هایشان دوچندان می‌شود. بسیاری از هم‌بندیان پس از سال‌ها حبس همچنان از حق مرخصی محرومند. دریافتِ یک قوطی قرص ویتامین یا دریافتِ لوازمِ طبی و بهداشتی بعد از هفته‌ها دوندگی و در صورت تاییدِ بهداری و حفاظت زندان انجام می‌شود و بعد از مدتی دپو در حفاظت تحویلِ زندانی می‌شود. رانت یعنی هر روزی که قوطیِ قرص‌های ویتامین خالی شد، خانواده بتوانند اقلام مورد نیاز را به سرعت مهیا و در روزِ، تاکیداً روزِ مطالبه تحویل بدهند.

ما و هم‌بندیان بیمار و بدون واریزیمان در ندامت‌نامه‌ی کسی افشاگری! و محکوم شدیم که از هرگونه رانتی که در زندان میسر است، استفاده می‌کند و در شرایطی تبعیض‌آمیز با ما زیست می‌کند اما ما با وجودِ تضادهای ایدئولوژیک و طبقاتی همواره با او مدارا کردیم.

ما، که مبارزه را این‌گونه آموختیم:

در زندان و تحت فشارِ حاکمان، در تبعید و در هم‌زیستی با هر گونه‌ای از محکومانِ سیاسی و غیر سیاسی، در اوین، در قرچک یا در زندان‌های شهرستان، در انفرادی و زیر بازجویی و در بی‌خبریِ کامل از خانواده و بی‌اطلاع از فراز و فرودهای جامعه، با محکومیت‌های سنگین یا پیایی، نه مایوس می‌شویم و نه از ادامه‌ی مبارزه دست می‌کشیم. بعد از محکومیت و محرومیت و ممنوعیت‌های چندباره همچنان بر آنچه باور داریم ایستاده‌ایم. تبعاتِ هیچ فشار و تهدیدی ما را از «باور»ی که داریم دور و جدا نخواهد کرد. چرا که ما «باور»ی داریم که شاکله و اساسِ مبارزه است و حیاتِ سیاسی‌مان را رقم می‌زند. نه از پیِ فرصت به میدان آمده‌ایم و نه عرصه‌ی مبارزه میراثِ پدریمان بود. با پای پیاده قدم در مسیری پُر سنگلاخ گذاشتیم. از آن روست که هنوز ایستاده‌ایم، بی‌آنکه سر خم

کنیم. نه از تهدیدِ حکومتِ هراسی به دل راه می‌دهیم و نه از تخریب و سیاه‌نماییِ بازوانِ پنهانِ قدرت، خطِ امنیت را خوب می‌شناسیم و در دامِ بازی‌های امنیتی و طراحی سوخته و نخ‌نمای حکومت و حکومتیان نخواهیم افتاد. ما در برابر استبداد، استثمار و دیکتاتوری قد علم کردیم. ما را چه کار با لگد خورده‌ای در سودایِ بازگشت به خویشتنِ خویش که به بهای غلط کردن نامه نوشتن، به بقای نظمِ موجود می‌کوشد و با عقب‌گرد از مواضع، نگینِ انگشترِ اصحابِ رسانه‌های حکومتی می‌شود. ما برای درکِ قدرتِ خود، صف‌آرایی حریف را سنج می‌کنیم و برای شناختِ حریف، هم‌سویان و هم‌قطاران و تایید کنندگانِش را مرور می‌کنیم.

بند زنان اوین که در ماه‌های اخیر صدای اعتراض‌ش به کرات به آن سوی دیوارها رسید، سال‌هاست که خانه‌مان شده است. اما ما به آن خو نگرفته‌ایم و همچنان به فرو ریختنِ دیوارها می‌اندیشیم. چرا که ما از پیِ اندیشه‌ای، باوری، هدفی به این‌جا آمده‌ایم.

در بندی فوق‌امنیتی. حیاط کوچکی که ورودی بند است با راه‌رویی حدوداً ۲۵ متری به راه‌پله می‌رسد. راه‌پله‌ای که به اتاق‌ها ختم می‌شود. همین چند قدم با شش درِ آهنی بزرگ قفل و بست می‌شود. در این فضای جهنمی زنانی که بسیاری‌شان تا کنون پشت یک نهیبِ ساده و پدران‌خیم به ابروی‌شان نیامد، بعد از سپری‌شدن بازجویی و هتک حرمت و دلتنگی‌های بسیار، پای مبارزه می‌ایستند. برای «رضا رسایی»ها که دیگر نیستند و برای مجاهد کورکور که باید بماند. برای شریفه که هنوز تاب و شکن موهایش را ندیده‌ایم و برای پخشان که حالا پاره‌ی تن‌مان، رفیق عصرهای دلگیر زندان و شب‌های تارمان است.

بند زنان با دیوارهای سنگی و بلندش، با درهایی که هر سال بر تعدادشان افزوده شد و با ماموران و پاسیارانِ کلید به دستش، صدای حق‌خواهی نشده است؛ بلکه با مادرانی که فرزندان‌شان را پشت باورهای سخت و دیوارهای نامهربان و سالیانِ دوری جا گذاشته‌اند، با زنانی که رویاها و آرزوهای‌شان را در آینه‌هایی زنگار بسته با تارهای سفید موها و چروک‌های پای چشم‌هایشان عوض کرده‌اند و با فریادهایی که بر تپه‌های اوین بر سرِ ارتجاع، استبداد و استثمار بلند کرده‌اند؛ بند زنان شده است.

بند سال‌هاست بدون دخالت زندانبان اداره می‌شود. برخلاف بندها و زندان‌های دیگر که وکیل‌بند، منتصبِ رئیس زندان و حفاظت است. این

اتوریت‌های که زندانبان را به کرنش و عقب‌نشینی وادار کرد، طی سال‌ها تلاش همه‌جانبه‌ی بچه‌ها از همه‌ی طیف‌های سیاسی به دست آمد. ما که بر خلافِ دیگر زندان‌ها می‌توانیم هر سه ماه یک بار برای انتخاب وکیل‌بند، اعضای شورا و تقسیم مسئولیت‌های بند برای اداره‌ی بهتر، بدون دخالت زندانبان دور هم بنشینیم و در فضایی دموکراتیک، کسانی را از بین خود به صورت دوره‌ای انتخاب کنیم، خود را وام‌دارِ بچه‌های قدیمی و تلاش‌هایشان می‌بینیم. وکیل‌بند برای امورات کلی بند و از هر اتاق یک نفر به عنوان مسئول شورا، کلیه‌ی مسئولیت‌های بند نیز بنا به درخواست افراد و شورِ اعضای شورا با وکیل‌بند، به عهده‌ی افراد محول می‌شود.

این خود مدیریتی، در ساختمانی که از یک سو به بند ۲۰۹ وزارت اطلاعات و از سوی دیگر به بند دو الف اطلاعات سپاه و از دیگر سو به بند ۲۴۱ اطلاعات قوه قضائیه می‌رسد و درحالی‌که سانت به سانتِ بند توسط دوربین‌های مداربسته‌ی تحتِ نظارت زندان و ارگان‌های امنیتی رصد و شنود می‌شود، برای‌مان ارزشمند است و حفظِ آن به بخشی از مبارزه‌مان بدل شده است. همان‌طور که بر سر احکامِ مرگ صادره می‌ایستیم؛ همان‌طور که در صورت عدم اعزامِ هم‌بندیان‌مان برای درمان، در کنارشان می‌ایستیم؛ همان‌طور که وقتی کسی در اعتصاب غذاست در کنارش و برای هدفش حتا هدفی شخصی به اعتراض برمی‌خیزیم؛ همان‌طور که دو نوزادِ در بند و دیگر نوزادِ در شکمِ هم‌بندی‌مان را، فارغ از نگاه سیاسی و عقیدتیِ مادر، فرزند خود می‌دانیم؛ همان‌طور که برای سربهدار شدن «رضا رسایی» فریاد حق‌خواهی‌مان و شعارهای‌مان در نفی اعدام را به آن‌سوی دیوار رساندیم؛ همان‌طور که برای بیرون راندنِ قضات و معاونان و محافظان‌شان از بند، دیوارِ انسانی تشکیل دادیم؛ بر سرِ اداره‌ی بند، بدون دخالت زندانبان که حُکمان و امانتِ رفقای قدیمی‌ست نیز می‌ایستیم.

سیاه‌نمایی از این دستاوردها که متعلق به ده‌ها زندانی فعلی و پیشین است، هم‌زمان با سفیدشویی از سازمان زندان‌ها و قوه‌ی قضائیه‌ی جمهوری اسلامی و انعکاس و حمایتِ تمام‌قد از جانب رسانه‌های حکومتی و حکومتیانِ نام‌آشنا که همه‌ی عمر علیه دموکراسی کوشیده‌اند و سال‌هاست تحت لوای اصلاح‌طلبی مسیر مبارزه را به بیراهه برده‌اند و هنوز به استبداد دینی خدمت می‌کنند، گویای یک حقیقت است؛ تخریبِ مبارزه‌ی شکل گرفته، به نفعِ حکومت و ایجاد ناامیدی برای جامعه و مایی که خواستند از جامعه

جدایمان کنند.

حال این شیوه‌های دموکراتیک برای اداره‌ی بند، سیاه‌نمایی می‌شود و کسی که از دامنِ اشرافیت و قدرت به این‌جا آمد و هرگز، تاکیداً هرگز و در هیچ زمینه‌ای منتخبِ بچه‌های بند سیاسی نبود، در فراریِ رو به جلوِ اهالیِ بند را به دیکتاتور بودن محکوم می‌کند.

زندان عموماً ماکتی از جامعه‌ی بزرگ‌ترِ آن‌سوی دیوار است. مناسبت‌ها را دور هم می‌نشینیم. از سالگرد کشتار خونین ۱۳۶۷ تا هشت مارس. از یکِ مِی تا سالگرد خیزش انقلابی ۱۴۰۱. جلسات بحث و تحلیل، کلاس‌های آموزشی در باب فمینیسم و بررسی احکام اعدام، دیدن فیلم‌های اجتماعی به صورت گروهی و فردی و آموزش زبان و بررسی اتفاقات روز جامعه و جهان، برگزاری شب شعر و جلسات ادبی و معرفی و تحلیل کتاب و ورزش گروهی.

با هم و جمعی اعتصاب غذا کردیم و بارها در تحصنِ جمعی علیه اعدام و سرکوب، شب را در برابر افسر نگهبانی بند یا در هواخوری زندان به صبح رساندیم و هر بار حضورمان را با جامعه‌ای که خواستند از آن حذف و جدایمان کنند پیوند زدیم. سرود خواندیم و شعار دادیم بی‌آنکه از تبعاتِ تهدیدها هراسی به دل راه دهیم. بر قطعِ تحمیلیِ ارتباطِ خود با جامعه غلبه و شورِ مبارزه را در خود و دیگری تقویت کردیم و همچنان به هدف می‌اندیشیم. چرا که ما «باور»ی داریم که شاکله و اساسِ مبارزه‌مان است و حیاتِ سیاسی‌مان را رقم می‌زند.

این گوشه‌ای از «ما» و روزمره‌گی‌ها مان است.

مایی که در کنار شنیدن اخبار هولناک، تحلیل‌های هولناک‌تری را می‌شنویم.

ساعت ۹ صبح ۱۷ آذر ۱۴۰۱ به دار آویخته شدن محسن شکاری از شبکه خبر تلویزیون جمهوری اسلامی اعلام شد.

صدای فائزه هاشمی رفسنجانی هم‌بندی افشاگر! از یاد نمی‌رود که بعد از خبر گفت: «خب اینا که معترض نیستن. اینا خطرناکن. اگه نکشن‌شون چه کار کنن باهاشون...»

بعدها بر سر امضای بیانیه‌ای با عنوانِ اعدام و سرکوب در تابستان ۱۴۰۲، خواست که همراه شود.

به جهت اصرار بر انجام کار جمعی، طی جلسهای برای امضای بیانیه پذیرفته شد و با ما زنان بند سیاسی متنی مشترک را امضا کرد.

بعد از مرگ رئیسی و زمزمه‌های بازگشت اصلاح‌طلبان با تصور پیوستن دوباره به اقتدار و رویای بازگشت به قدرتی که از آن بیرون رانده شده بود، به خویشتن خویش بازگشت؛ اگرچه برای ما که در همزیستی با او هستیم هرگز از اصل خود دور نبود. جاه‌طلب، با نگاهی آمرانه و از جایگاه قدرت، استاد دانشگاه در رشته‌ی حقوق بین‌الملل اما با قلمی کوتاه و میزان نگران‌کننده‌ای از دانش برای تدریس به جوانان در دانشگاه. (استاد در پایان افشاگری قافیه کم آورد و به تعبیر خواب و خرافه متوسل شد.)

پس از انتخاب پزشکیان و اتحاد حزب کارگزاران سازندگی (حزب سرمایه‌داران بزرگ درون طبقه‌ی حاکمه) با هسته‌ی قدرت، باید از وانمود به اپوزیسیون بودن عقب‌نشینی و ابراز پشیمانی می‌کرد تا از قدرت و بودجه و سیاست دوباره بهره‌مند شود.

زمانی به جمع اپوزیسیون پیوست، بی‌آنکه از گذشته اعلام برائت کرده باشد. برائت از گذشته آدابی دارد. آن هم برای کسی که در سال‌هایی خوفناک از عمر یک حکومت، بر کرسی مجلس نشسته باشد. به یکباره نمی‌توان بدون هیچ توضیحی از دل حکومت به دامن اپوزیسیون پرتاب شد.

حال نیز به همان شیوه با ادعای دموکرات نبودن اپوزیسیون به آغوش رژیم می‌خزد که نامش بر تارک حکومت‌های دیکتاتوری تاریخ حک شده است.

پس از ناامیدی از اپوزیسیون توخالی! و دیکتاتور منش!، چرا جریان‌سازی نمی‌کند و اپوزیسیونی دموکراتیک را دور هم و حول ادعایش جمع نمی‌کند؟ شاید به این دلیل که توان جریان‌سازی را هیچ‌وقت نداشته و در تمام طول حیات سیاسی‌اش، جز پیوستن به حزب پدری و اداره‌ی دفتر و دستک آماده‌ی دکانی که برایش بنا شده بود، هیچ نکرد؛ که آن نیز همیشه با «جنجال» و موج‌سواری همراه بود.

از سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۷۹ نماینده‌ی مجلس شورای اسلامی بود. قتل‌های زنجیره‌ای تا سال ۱۳۷۷ ادامه داشت. یعنی تا میانه‌ی دوره‌ی نمایندگی وی. می‌توانست از آن‌زمان تا کنون در جایگاه پاسخ‌گویی و

افشاگری بر سر قتل‌های زنجیره‌ای بایستد و همان‌قدر که از پدرش در قضیه قتل‌های زنجیره‌ای دفاع کرد، از قربانیان و رنج‌ها و وحشت خانوادگی‌هایشان نیز بگوید. از سال ۱۳۷۸ و کوی دانشگاه و نابودی «جنبش دانشجویی» بگوید. از مفقودان و کشته شدگان و آسیب‌دیدگان کوی دانشگاه. از اخراجی‌ها و محکومان به حبس‌های طولانی. واکنشی واضح و مؤثر به فجایع کوی دانشگاه، نه روایاتی مضحک از نشستن در ماشین با فرزندانش و تکان دادن ماشین توسط گروه فشار در شب‌هایی که فرزندان مردم از پشت‌بام خوابگاه به پایین پرتاب می‌شدند و او نماینده‌ی مجلس شورای اسلامی بود. مگر می‌توان به فاجعه‌ی کوی دانشگاه فکر کرد و نپرسید «سعید زینالی کجاست؟» مگر می‌توان جسارت و شهامت افشاگری داشت! و از فجایع سال ۱۳۷۸ که دانشجویان را و دانشگاه را به خاک و خون کشیدند نگفت و سکوت کرد و زبان به مصلحت‌سنجی و ذلت‌گزید؟ مگر می‌توان از دانشجویان تهران و تبریز در فاجعه‌ی ۱۳۷۸ نگفت و آمران و عاملان جنایات آن سال‌ها را افشا نکرد. مگر می‌توان از اعدام‌هایی که در چهار سال تصدی او در مجلس شورای اسلامی، به دست حکومت انجام شد نگفت و مدعی افشاگری شد؟

آن هم افشای ما در روزهایی که در جلسات چند نفره و گروهی، برنامه‌های پیشنهادی را با هم تقسیم و خود را برای سالگرد خیزش آماده می‌کردیم. یک هفته پیش از سالگرد مهسا ژینا امینی، هر روز عصر به سیاق سال گذشته به هواخوری زندان رفتیم و همراه با شما که در خانه‌هایتان شعار شبانه می‌دهید، سرود خواندیم و شعار دادیم. تهدید شدیم و ماندیم. محروم از تلفن و ملاقات شدیم و ادامه دادیم. ابلاغ جدید به دستمان دادند و ایستادیم و در میانه‌ی راه از ندامت‌نامه‌ی هم‌بندی شنیدیم که با سودای بازگشتن به قدرت به قصد تخریب «ما» که مبارزه را زندگی می‌کنیم، سقوط خود را رقم زد و چه جانانه.

به واقع زندان ماکتی از جامعه است. همان شور و همان فرونشستن‌ها. همان امیدها و همان سرخوردگی‌ها.

ترویج ناامیدی، اعلام عدم شرکت در انتخابات و هم‌زمان تشویق زنان در زندان به شرکت در انتخابات حکومتی و سوق دادن فضا به سمتی که برای اولین بار زندانبان میل به ورود صندوق رای به بند زنان اوین کند را محکوم می‌کنیم. آموزش توایی و هل دادن افراد به سوی ارتباط با اطلاعات و حفاظت زندان که همیشه خط قرمز بند بود را برنمی‌تابیم و ایستادن در برابر این خط امنیتی را

اگر ضدیت با دموکراسی خطاب کنند، به توضیح آن برمی‌آییم. تلاش برای تواب کردن زندانیان سیاسی شیوهی دیرینه‌ی رژیم است و تواب شدن نیز حدیثی مفصل و قدیمیست. در برابر ترویج شیوه‌های محکوم رژیم در بند سیاسی به اعتراض برمی‌خیزیم.

ما زنان چپ و زنان حقوق بشری در بند زنان اوین، واضحا مورد حمله‌ی یک اشرافزاده که تمام داشته‌هایش حتا مقام استادی و حیات سیاسی‌اش رانت و میراث پدری است قرار گرفتیم و این خود سندی قاطع بر درستی ماست که هرگز بر او و منافعی که از لای انگشتانش می‌چکد چشم نداشته و هر لغزشی از او را گوشزد و شماتت کردیم. اگرچه هرگز بر صندلی داغ ننشاندیمش و از کشتار دهی خونین ۶۰ و جایگاه و نقش خانواده‌اش (که تاکیدا بری از هر جنایتی خطابشان می‌کند) در آن روزها نپرسیدیم؛ اما زمانی که وانمود کرد آزادی‌خواه است و از گذشته‌اش تبری‌جویی نکرد، زیر سوالش بردیم و زمانی که اعتصاب غذای اعتراضی و یک روزه را با خوردن میوه و نوشیدن لبنیات به سخره گرفت، محکومش کردیم تا از این تنها سلاح زندانیان دفاع کرده باشیم.

اشرافزاده‌ای بدون پرنسیبها و اصول فعالیت سیاسی و مبارزه، نماینده‌ی طبقه و تفکری که جمهوری اسلامی بر آن بنا شده، با سودای بازگشت به «قدرت» به تخریب مخالفان رژیم و سیاه‌نمایی از بند زنان زندان اوین که پیش‌تر به نابودی آن برخاسته بودند و نشد ایستاد. کسی که اتمسفر زندگیش به حدی امن است که بازداشت می‌شود ولی با اضطراب و مخاطرات یک شهروند در شرایط مشابه مواجه نیست.

ساده پنداشتن آنچه در حال وقوع است و هم‌سو با اهداف امنیتی، «مقاومت» و «مبارزه» را هدف قرار دادن، خیانت می‌دانیم. اگر برخلاف این است، تمایل به شنیدن وضاحت از سوی افکار عمومی و نیروهای سیاسی پیشرو داریم.

گلرخ ایرایی
شهریور ۱۴۰۳
بند زنان زندان اوین

* برگرفته از تارنمای اخبار روز؛ چهارشنبه، ۲۸ شهریور ۱۴۰۳

<https://www.akhbar-rooz.com/250845/1403/06/28>

صفحه اینستاگرام منتسب به گلرخ ایرایی :

[/https://www.instagram.com/p/DADf54C0Ezo](https://www.instagram.com/p/DADf54C0Ezo)

فهرست مطالب :

1. [دلم برای همسر گلرخ ایرایی تنگ شده - آرش صادقی](#)
2. [گلرخ ایرایی در سالگرد اعدام فرزند کمانگر: گفته بودی قوی بمانیم؛ ایستاده‌ایم و می‌جنگیم](#)
3. [نامه زندانی سیاسی گلرخ ایرایی، این است فضای انتخاباتی دیکتاتورها](#)
4. [نامه ی گلرخ ایرایی خطاب به اصلاح طلبان: شما برای شکست مردم به میدان آمده اید](#)

دومین سالگرد مهسا ؛ چطور زنان ایرانی خطوط قرمز حجاب را جا بجا کردند

فرن تقی‌زاده و فرزاد صیفی‌کاران

بی بی سی فارسی

۲۵ شهریور ۱۴۰۳ - ۱۵ سپتامبر ۲۰۲۴



منبع تصویر:

Photo by HOSSEIN BERIS/Middle East Images/AFP via Getty, Images

توضیح تصویر، زنی در پارک پرواز غرب تهران بدون حجاب اجباری

«پاشو بیا اینجا. فقط خفه شو. اینا چهار نفر هستند با اسلحه. ماشین رو نگه داشتند.»

«مادرم پای تلفن بود، زنی ۶۸ ساله با موی سفید. چند ساعت پیش که از خانه بیرون رفت، آرایش داشت' با ناخنهای لاک زده و کفش پاشنه دار. مادرم بعد از مهسا امینی دیگر رسماً روسری سرش نمی‌کند. می‌گوید طبق اسلام بر زن یائسه و موی سفید من حجاب واجب نیست. اما صدایش آن روز پای تلفن به من خطر را منتقل کرد. منی که بعد از جنبش زن' زندگی' آزادی همه روسری‌هایم را دور ریخته بودم و می‌گفتم بر اعتقادم در هر شرایطی می‌ایستم.»

«آن لحظه فقط به مادرم فکر کردم. پدرم چند سال پیش فوت کرده و جز من کسی را ندارد. پیش مادرم رفتم. ماشین به دلیل نداشتن

حجاب توسط چهار مرد موتورسوار با اسلحه توقیف شده بود. نیروی انتظامی نبودند، اما اسلحه آنها من را به سکوت وادار کرد. ماشین جریمه شد. یک هفته در پارکینگ توقیف ماند و از آن پس من روسری حریر کوچکی در کیفم به همراه دارم. ولی مادرم و خاله‌هایم همچنان بر همان رویه خودشان ماندند.»

این روایت دو سال گذشته زندگی سارا، ۳۸ ساله از تهران با پوشش دلخواه‌اش است که با ما در میان گذاشته است. لحن سارا وقتی داستان‌ش را تعریف می‌کرد، محکم و صریح بود: «هیچ‌کس نمی‌تواند برای دیگری تعیین تکلیف کند و حق آزادی انتخاب را بگیرد. این موضوع شامل نوع پوشش هم می‌شود که به نظرم از حقوق اولیه انسان‌هاست.»

ما با ۱۸ زن از جمله از تهران تا بندرعباس، کردستان تا بلوچستان و مشهد صحبت کردیم تا ببینیم پوشش آنها در دو سال گذشته چه تغییری کرده است. تاثیر پوششی که انتخاب کرده‌اند بر زندگی روزانه آنها چه بوده است؟ چه فشارهایی بر آنها وارد شده است؟ و واکنش حکومت و جامعه چه بوده است؟

برای حفظ هویت زنانی که با ما مصاحبه کردند، از اسامی مستعار در گزارش استفاده شده است.

همه این زن‌ها یک حرف مشترک دارند: «وضعیت حجاب به قبل بر نمی‌گردد».

بسیاری از زنانی که ما با آنها صحبت کردیم به همدلی شهروندان وقتی آنها را بدون «حجاب اجباری» می‌بینند و تغییر مسیر رفت و آمد برای روبه‌رو نشدن با گشت ارشاد اشاره کردند. این روایت‌ها از تغییر سبک زندگی بسیاری از زنان و مقاومت روزانه و جاری آنها در همه عرصه‌های عمومی حکایت دارد.

طبیعتاً این گزارش صرفاً مشاهدات و تجربیات این افراد را بازگو می‌کند و بازتاب‌دهنده همه جامعه ایران نیست ولی تصاویر و روایت‌های دیگری هم که از ایران به دست می‌رسد عموماً حکایت از جابجایی جدی خطوط قرمز حاکمیت در ایران در مورد نوع پوشش مورد پذیرش‌اش دارد.



منبع تصویر، Getty Images

در میانه اعتراضات زن، زندگی، آزادی، ستاد امر به معروف و نهی از منکر، از پایان «مأموریت گشت‌های امنیت اخلاقی و اجتماعی» خبر داد، اما دیری نپایید که برخلاف انتظاراتها، قوه قضائیه لایحه «عفاف و حجاب» را تهیه کرد و به دولت ابراهیم رئیسی فرستاد. لایحه‌ای که به سرعت از طرف دولت به مجلس رفت و برای اجرای آزمایشی سه ساله تصویب شد، اما اجرای طرح به دلیل ایرادات شورای نگهبان، فعلا به تعویق افتاده است.

در این میان نیروی انتظامی ایران از ۲۵ فروردین ۱۴۰۳، طرحی به نام «نور» را برای برخورد با زنانی که حجاب اجباری را رعایت نمی‌کنند، در سطح خیابان‌ها به اجرا درآورد. این بار و نهادهای سفید بدون آرم گشت ارشاد با مامورانی که می‌خواستند زنان را آنطور که بعضی از مردم توصیف می‌کنند «به زور به بهشت ببرند»، وحشت را به خیابان‌ها برگرداندند.

به قول آوا ۳۹ ساله از تهران حکومت حاضر نیست عقب‌نشینی کند، اما زنان هم مصمم‌تر هستند: «هزینه‌های زیادی دادیم به همین خاطر به عقب برنمی‌گردیم.»

سارا پشت فرمان نشسته و رانندگی می‌کند: «با خودت عهد بسته‌ای که چیزی به نام روسری دیگر سرت نخواهی کرد تا اینکه برای تو هم روی موبایل پیامک جریمه می‌آید. این زمانی است که فشارها را احساس می‌کنی. چند بار باید جلوی مردهای این سیستم بروی و از خودت دفاع کنی؟»

سارا، زن ۳۸ ساله در تهران با صدایی محکم این جمله‌ها را می‌گوید تا اینکه لحنش کمی تغییر می‌کند و می‌گوید: «بالاخره ماشین من را هم گرفتند.»



منبع تصویر، UGC

توضیح تصویر، نیروهای گشت ارشاد با ون‌های سفید بدون لوگوی گشت ارشاد در خیابان‌های ایران با زنان برخورد می‌کنند جمله آخر سارا جنبه دیگری از فشارها بر زنان در ایران را توصیف می‌کند. ترسها و تهدیدهای دو سال گذشته با پیامک توقیف خودرو، تنها بخشی از روند سرکوب زنان به خاطر عدم رعایت حجاب است که مثل موجی بر سر بسیاری از آنها فرود می‌آید.

عرصه عمومی حالا به میدان نبرد برای حذف و تصرف فضاها میان زنان و حکومت تبدیل شده است. زنان بازداشت و جریمه شده، خودروهایشان توقیف و کسب و کارهایی که از ورود زنان بی‌حجاب جلوگیری نکنند،

پلمب میشوند.

در این رویارویی نابرابر، حکومت ایران همه ابزارهای قدرت و سرکوب برای وادار کردن زنان به پذیرش پوشش مطلوبش را به کار گرفته، اما زنان بسیاری با مقاومت هر روزه سعی میکنند به آن تن ندهند.



منبع تصویر، Photo by ANONYMOUS/Middle East Images/AFP via Getty Images

توضیح تصویر، زنان برای حجاب اختیاری و اعتراض در سال ۱۴۰۱ در ایران به خیابان‌ها آمدند
تنشها بر سر حجاب اجباری در جامعه ایران البته قبل از جنبش مهسا آغاز شده بود.

از کارزار «چهارشنبه‌های سفید» و «دختران خیابان انقلاب» تا کارزارهای «نه به حجاب اجباری»، ماجرای سپیده رشنو و درگیری‌اش با آمر به معروف در اتوبوس بی‌آرتی. اما در نهایت کشته شدن مهسا (ژینا) امینی در بازداشت گشت ارشاد بود که صبر زنان و مردان

بسیاری را لبریز کرد و آنها را برای چندین ماه به خیابان‌ها کشاند.

«برای دوری از گشت‌ارشاد مسیرمان را تغییر می‌دهیم»

«راننده اتوبوس بهم گفت که خانم گشت ایستاده نرو، بازداشت می‌کنند. مجبور شدم مسیر خودم را عوض کنم، من چون تجربه بساط پهن کردن در کنار خیابان را داشتم، چندبار مکان خودم را برای دست‌فروشی تغییر دادم که با گشت مواجهه نشوم.»

دریا ۳۰ ساله که در غرب تهران دست‌فروشی می‌کند، از شرایطی می‌گوید که شهروندان برای در امان ماندن زنان از گشت ارشاد، به آنها محل استقرارشان را اطلاع می‌دهند و او هم ناچار به جای عبور از مسیر معمول همیشگی، مسیر دیگری را برای رفت و آمد انتخاب کند.

بر اساس روایاتی که به دست ما رسیده، به نظر می‌رسد همدلی بین شهروندان در این زمینه، به‌خصوص مردان با زنان بیشتر شده است.

سارا کریمی ۲۶ ساله از مهاباد هم به همین تغییر مسیرها اشاره می‌کند. او می‌گوید در مهاباد گشت ارشاد تنها مدت محدودی حضور دارد. او با خودرو از مسیرهایی که دوربین دارد عبور نمی‌کند: «گاهی از کوچه‌ها می‌روم که مسیر طولانی‌تر می‌شود و یا در برخی خیابان‌ها که میدان دوربین دارد، نورگیر جلوی شیشه را پایین می‌کشم که صورتم دیده نشود.»



منبع تصویر، Photo by AMIR/Middle East Images/AFP via Getty Images

توضیح تصویر، در تصاویری که از ایران منتشر می‌شود اغلب زنانی بدون حجاب اجباری در خیابان‌ها و اماکن عمومی دیده می‌شوند. مهرناز ' ۳۹ ساله است و در شیراز زندگی می‌کند.

او با یک پیراهن شومیز ' شلوار و بدون همراه داشتن شال یا روسری به خیابان می‌رود: «داشتن شال دور گردن یعنی آماده‌ام تا اگر کسی به حجابم گیر داد آن را را سرم کنم». نگاه‌ها در شیراز برای مهرناز آزار دهنده نیست. هر چند می‌گوید مسیر رفت و آمدش را در شهر «حساب شده» تعیین می‌کند.

تغییر مسیر حرکت در سطح شهر یا تصمیم به رفتن یا نرفتن به مکان‌هایی مانند بانک و اداره‌های دولتی که نیاز به حجاب کامل دارند، هزینه‌هایی هستند که این زنان در زندگی روزمره‌شان برای پوشش اختیاری می‌پردازند. البته این گروه از زنان به دلیل داشتن شغل خصوصی و برخورداری از رفاه نسبی امکان نرفتن به اداره‌های دولتی را دارند.

شادی در کرج، یکی دیگر از زنانی که با او صحبت کردیم، پیش از

بیرون رفتن از خانه به مدل لباسی که می‌خواهد بیرون بپوشد فکر می‌کند و مسیر حرکتش را مرور می‌کند. هدف او از پیدا کردن لباس مناسب، راهی است تا بتواند ضمن حفظ آزادی روزمره به مشکل هم برخورد.

شادی که ۳۷ سال دارد، می‌گوید اکثر مواقع مناطقی را برای بیرون رفتن و خرید انتخاب می‌کند که میدان «گشت ارشاد» یا آدم‌های مذهبی و حکومتی کم‌تر هستند».

شادی و مهرناز، زنانی از طبقه متوسط جامعه با مشاغل آزاد هستند که محدودیت‌های قوانین اداره‌های دولتی را ندارند.

تلاش روزمره زنان برای حق پوشش انتخابی، یک روی دیگر هم دارد: فساد. رضا وکیل ۴۰ ساله و ساکن تهران از وجود فساد در سیستم‌های اداری و فشار بر زنان با ما صحبت کرده است.

این وکیل از زنانی می‌گوید که برای راهنمایی جهت خلاص شدن از پرونده‌ای که در دادرسی ارشاد برای عدم رعایت حجاب یا توقیف خودرو دارند به دفتر او مراجعه می‌کنند: «در دادرسی یکی به موکلم گفته بود روزی که قاضی شعبه مرخصی است به تو زنگ می‌زنم تا بیایی و پرونده را بدهیم شعبه کناری که رییس شعبه با یک جریمه نقدی سبک پرونده را مختومه و ماشین را آزاد کند. چون یکی از قضات مجتمع قضایی ارشاد خیلی سخت‌گیر است.»

علاوه بر این موارد، در روند قضایی، «سو استفاده از اطلاعات شخصی زنان» هم اتفاق می‌افتد.

این وکیل می‌گوید: «در مواردی مدیران دفتر و کارمندان دادگستری شماره تلفن خانم‌ها را به بهانه کمک می‌گیرند و تا حل شدن مشکل کلی با طرف لاس تلفنی می‌زنند. مراجعه کننده هم دست‌اش زیر سنگ است و سعی می‌کند کج دار و مریض ادامه دهد تا پرونده بسته شود».

در لایحه حجاب و عفاف، جریمه آنچه حکومت «بی‌حجابی» می‌خواند و یکی از مصادیقش مثلاً «دیده شدن ساق پا و گردن» عنوان کرده، از سه میلیون تومان شروع می‌شود (و در صورت عدم پرداخت به موقع، جریمه تا چهار میلیون ونیم افزایش پیدا می‌کند) و مبلغ جریمه به‌صورت خودکار از حساب فرد برداشت می‌شود. امری که بسیاری آن را «دست کردن در جیب زنان به بهانه حجاب» می‌دانند.



منبع تصویر، IRNA

توضیح تصویر، آمرین معروف در ایستگاه‌های مترو از روش‌های گوناگونی برای برخورد با زنان استفاده می‌کنند

آیا نیروهای موازی برای فشار بر زنان همچنان قدرت دارند؟

گشت ارشاد به صورت رسمی تنها نیرویی نیست که به زنان تذکر می‌دهند و با آنها برخورد می‌کند. آمرین معروف، حجاب‌بان‌ها و نیروهای مردمی/مذهبی هم در این زمینه در سطح شهرها فعال هستند.

دریا از تهران معتقد است: «گشت ارشاد حتی با وجود بازداشت‌های گسترده، قدرت ترسناک بودنش را از دست داده است». او می‌گوید: «تجربه برخورد با حجاب‌بان را چند بار داشته و یکبار به دلیل حجاب توسط افسر پلیس در متروی شوش تهدید به ضرب و جرح شده است».

برخی از زنان مانند روژین از سنندج و الهام از تهران می‌گویند بعد از جنبش مهسا دیدن دختران بدون روسری در کوچه و خیابان چنان عادی شده که انگار همیشه شرایط همینطور بوده: «دیگر

نمی‌شود خیابان‌ها را بدون گیسوان رهای دخترها تصور کرد.»

روژین ۳۶ ساله به روند «فرو ریختن ترس» در این دوره اشاره می‌کند؛ اینکه چگونه هر روز بیشتر جرأت پیدا می‌کرد تا کمی به نوع پوشش دلخواه‌شان نزدیک‌تر شود: «اول با دله‌ری کمی آستین مانتو را بالا زدم، بعد کم‌کم دکمه‌های مانتو باز شد، بعد روسری به پارچه‌ای بی‌اهمیت دور گردنم بدل شد، حالا دیگر نه مانتو می‌پوشم و نه روسری، تنها در بعضی مواقع از روی اجبار جامانه یا هوری (نوعی پارچه کردی) همراهم است که هیچ نشانی از حجاب رایج ندارد.»

شادی ۳۷ ساله از کرج معتقد است «سطح تشنج بر سر حجاب» طی یکسال اخیر در جامعه ایران بیشتر شده است. مشاهدات او هم در دو سال گذشته از تغییر سبک لباس پوشیدن زنان حکایت دارد. به نظر او «حتی بوتیک‌ها هم کمتر مانتو و شال و روسری برای فروش دارند و بیشتر کت' شومیز و تیشرت جای مانتو را گرفته است».



منبع تصویر، Photo by SASAN/Middle East Images/AFP via Getty Images

شادی از تاثیر جریمه‌های رانندگی که برای رعایت نکردن حجاب

اجباری گذاشته شده بر زنان می‌گوید، طبق مشاهدات او بعد از چند ماه با گذاشتن جرائم رانندگی و سر کار آمدن گشت ارشاد، حتی کسانی که قبلاً مشوق زنان بودند به‌خاطر این جرائم آنها را سرزنش می‌کنند: «من شخصا برای اینکه درگیری با آنها نداشته باشم مجبور شدم یک شال دور گردنم بندازم، چون اعتقادی به حجاب ندارم. گذشته از تذکرات گشت ارشاد برای پوشش و حجاب، خیلی از مواقع در تاکسی، کافه یا رستوران پرسنل و آدم‌های عادی به من تذکر حجاب می‌دهند که خیلی آزاردهنده است.»

دو سال پس از کشته شدن مهسا (ژینا) امینی و بعد از دوره‌ای کوتاه، شرایط برای شادی دوباره سخت شده است. او که «طعم یک آزادی نسبی را در ایران چشیده» دوباره ناچار است به اجبار تن دهد. حالا به جز گشت ارشاد، حجاب‌بان‌ها، بعضی خانواده‌ها و کسانی که ممکن است به خاطر پوشش او جریمه شوند هم مانع آزادی او می‌شوند.

حجاب، تقابل خانواده‌ها و فرزندان

«دخترم را با صورتی زخمی، لب‌های ورم کرده و لباس پاره از ماموران ارشاد تحویل گرفتم.»

این روایت مادر نفیس حاجی‌شریف، دختر ۱۴ ساله‌ای است که چند هفته پیش فیلم بازداشت خشونت‌آمیز او و دوستش توسط گشت ارشاد بسیار خبرساز شد.

روایت‌هایی از این دست برخوردهای خشونت‌آمیز با زنان و دختران در خیابان‌های ایران در دو سال گذشته بارها منتشر شده و خبرساز شده‌اند.

اخبار بازداشت، کتک زدن، جریمه و مواردی از این دست، حالا ظاهراً خانواده‌های نگران را مقابل فرزندان‌ی که تصمیم دارند با وجود خطرات راه خودشان را بروند، قرار داده است.

روژین از سنندج می‌گوید شنیدن چنین اخباری باعث شده خانواده‌ها بسیاری از اوقات دخترانشان را وادار کنند حجاب را رعایت کنند: «موضوع بازداشت و جریمه زنان فقط فرد را درگیر نمی‌کند، خانواده هم گریبان‌گیر این مشکل می‌شود و بارها دیده‌ام به شیوه‌های مختلف

سعی دارند از فرزندشان بخواهند بیرون از خانه حجاب را رعایت کند.»

روژین می‌گوید اما دختران جوانی که او با آنها برخورد داشته «همچنان حجاب را رعایت نمی‌کنند و گاهی تنها یک شال دور گردنشان می‌اندازند».



منبع تصویر، hoto by QASEM/Middle East Images/AFP via Getty Images

آوا ۳۹ ساله، هنرمند ساکن تهران می‌گوید با استرس از خانه خارج می‌شود چون نمی‌داند چه چیزی در انتظارش است: «ممکن است سرمان به جایی کوبیده شود، گلوله بخوریم، دستگیر شویم، به ما تعرض شود و باید برای همین‌ها آماده شویم، اما راهی نداریم و باید ادامه بدهیم. این اخبار خانواده‌ها را نگران کرده، می‌گویند در دسر الکی درست نکنید.»

مینا که یک کارمند ۴۳ ساله معتقد به حجاب و مادر دختری ۱۶ ساله در تهران است، می‌گوید آلاله دخترش از ۹ سالگی نماز می‌خوانده و کسی یک تار موی او را ندیده بود، اما به یکباره در خانواده «کودتا» کرد و همه چیز برعکس شد: «اولش من به عنوان مادرش که

حجاب دارم ناراحت شدم ولی کم‌کم رفتار و انتخابش را پذیرفتم. مادر بزرگش هنوز به آلاله ایراد می‌گیرد ولی او دیگر حجاب ندارد و یک تنه جلوی کل خانواده ایستاده. راستش را بخواهید من از شجاعتش خوشم می‌آید.»

مرجان ۳۳ ساله است و در تهران معلم مدرسه ابتدایی دخترانه است. او می‌گوید حتی تاثیر جنبش «زن، زندگی، آزادی» به مدرسه آنها هم رسیده بود و در سال تحصیلی ۱۴۰۱ شاگردانش روی دیوار و نیمکت و حیاط با مازیک شعار می‌نوشتند و عکس «امام خمینی را در کتابهایشان پاره می‌کردند».

مرجان می‌گوید: «حتی در مدارس ابتدایی هم دیده می‌شود که بچه‌ها سرکش‌تر و آگاه‌تر شده‌اند. حرف معلم و ناظم و مدیر را گوش نمی‌دهند. خوب همه چیز را به چالش می‌کشند و زیر سوال می‌برند. حتی مسائل سیاسی و مذهبی را. من به عنوان معلم از این نسل که این توانایی را دارد خیلی خوشم می‌آید.»



جامعه‌ای که هنوز تکلیفش با حجاب مشخص نیست

فشارها و نگاه دیگر شهروندان بر زنان در شهرهای مختلف متفاوت است. بعضی از زنان به دلیل وجود سنت‌ها، مذهب و بسته بودن محیط در برخی شهرها نوع پوشش خود را کمتر تغییر داده‌اند.

با این حال روایتی از مشهد به دست ما رسیده که گویای تغییرات نسبی برای زنان در این شهر مذهبی است.

ساناز می‌گوید: «مشهد فضای بسته‌ای برای حجاب داشت. بعد از جنبش مهسا در سال ۱۴۰۱ کم‌کم دختران بدون حجاب بیرون آمدند. این‌جا گشت ارشاد ندارد، اما مردم خودشان گشت ارشاد هستند. البته محله به محله متفاوت است. در خیابان‌هایی مثل وکیل آباد، احمدآباد و هاشمیه زنان آزادتر می‌گردند. اما در جاهایی مثل اطراف حرم و بلوار فردوسی به دلیل بافت مذهبی کم‌تر کسی بدون حجاب راه می‌رود.»

به گفته این زن کشیدن سیگار توسط دختران در خیابان‌های مشهد که قبلاً تابو بود، به مرور عادی شده و دوچرخه‌سواری هم رواج دارد چون شهرداری در سطح شهر دوچرخه گذاشته است: «دوچرخه‌سواران هم با حجاب اند و هم بی‌حجاب.»

ماهو، از بلوچستان از روند تغییرات رضایت کافی ندارد و می‌گوید «زنانی که درگیر مسئله حجاب بودند به عقب برنگشتند و هنوز روزهای جنبش مهسا را زندگی می‌کنند».

به گفته ماهو در خانواده‌هایی که پوشش، تابو یا ناهنجاری بزرگی بود، دخترها راحت‌تر از قبل در موردش بحث می‌کنند یا حتی مقاومت نشان می‌دهند.

رژنا از چابهار هم در مورد تغییرات عمده‌ای که در پوشش زنان به وجود آمده می‌گوید: «تعداد زنانی که روبند می‌زنند کم‌تر شده و تعداد افرادی که چادرهای نازک می‌پوشند و موهایشان را رها می‌کنند بسیار افزایش پیدا کرده است. جامعه هم این مورد را به نوعی پذیرفته است.»

به گفته این زن چابهار اگر ۱۰ سال پیش زنی موهایش را از زیر

چادر بیرون می‌انداخت، مورد انتقاد قرار می‌گرفت و برچسب‌های زیادی به او می‌زدند، اما این مسئله «در حال حاضر کم‌رنگ‌تر شده» چون تعداد زنانی که تابوشکنی می‌کنند «افزایش یافته است». «این نسل جدید یا همان دهه هشتادی و نودی‌ها تنفر زیادی از چادر دارند، اما نکته مهم این است که علاوه بر شرع باید عرف جامعه را نیز رعایت کنند. خوشبختانه دید جامعه نیز نسبت به این موضوع بازتر شده زیرا تعداد جوانان اهل مطالعه و روشن‌فکر افزایش پیدا کرده و مردان بیشتر از گذشته از زنان و خواهران خود حمایت می‌کنند.»



منبع تصویر، Getty Images

به گفته آسو از مهاباد با وجود اینکه زنان مقابل خانواده و جامعه می‌ایستند ولی بعد از مدتی با یک ترس مواجه می‌شوند: «ترسی که حکومت برای ما درست کرده که اگر بی‌حجاب بیرون بیایی بازداشت می‌شوی، باید تعهد بدهی، جریمه می‌شوی، ماشینت توقیف می‌شود و همین باعث می‌شود جامعه مردسالار بار دیگر زنان را وادار کنند که حجاب را به این بهانه رعایت کنند، در غیر این‌صورت از او حمایت و محافظت نخواهند کرد.»

آسو می‌گوید در شهری چون مهاباد میان نسل جوان پوشش به یک پیراهن بلند و روپوشی که جلوی باز است تغییر کرده است: «به یاد دارم زمانی که اگر حتی دکمه آخر مانتو بسته نمی‌شد یا اگر تا بالای زانو نمی‌آمد بی‌حیایی بود، اما الان نه تنها مانتو بی‌معنی شده، پیرهن و روپوشهایی که دکمه‌هایش بسته نمی‌شود و بالای باسن است، جایش را گرفته است.»

آسو همه این تغییرات را از دستاوردهای جنبش زن، زندگی، آزادی می‌داند.

مرجان معلم دوره ابتدایی در تهران، اصالتاً اهل کرمانشاه است. او ۳۳ ساله و مجرد است و به خانه پدری در کرمانشاه هم رفت و آمد دارد. اعتقاد دارد سنت درون خانواده همچنان ایجاد تغییر را برای برخی زنان مشکل کرده است.

«یکی از مشکلات ما این است که هم باید با حکومت بجنگیم و هم با خانواده سنتی. در خانه پدر و برادر و شوهر و در خیابان گشت ارشاد و آمرین معروف. خیلی سخت است که در خانه هم امنیت نداشته باشی و مجبور باشی که خودت را سانسور کنی و خودت نباشی. من این زیست دوگانه را دارم.»

«لباسهایی که من در تهران و کرج می‌پوشم را در کرمانشاه نمی‌پوشم. تابستان پارسال در کرمانشاه بودم. پیراهن بلندی پوشیده بودم بدون جوراب. پدرم برای همین مرا تحقیر کرد که چرا جوراب نپوشیدی و پایت لخت است. او به من فحاشی کرد و من حوصله جنگیدن و جر و بحث با او را ندارم برای همین پیراهن‌هایم را در کرمانشاه با جوراب مشکی بلند می‌پوشم. اما اگر در ماشین پدرم روسری نداشته باشم مشکلی ندارد و چیزی نمی‌گوید.»

مرجان اعتقاد دارد در تابستان ۱۴۰۲ «مردها هم به این فهم رسیده بودند که به زنی که بی‌حجاب است گیر ندهند و مزاحمت ایجاد نکنند و به چشم یک زن آزاده و مبارز و شجاع او را ببینید». اما امسال با بازگشت گشت‌های ارشاد، «متلک مردان و نگاه جنسیتی آنها» هم بازگشته است.



منبع تصویر، Getty Images

آیا جریمه و توقیف خودرو، پلمب کافه و رستوران‌ها، پاشنه آشیل مقاومت زنان خواهد شد؟

با شروع دوباره گشتهای ارشاد و طرح‌هایی که حجاب را به زنان تحمیل می‌کند، تعداد زیادی از کسب‌وکارها، بویژه رستوران‌ها و کافه‌ها به دلیل پذیرش مشتریان بی‌حجاب، پلمب شدند. تاکسی‌های اینترنتی از جمله «اسنپ» هم قربانی دیگر این طرح‌ها هستند که در صورت سوار کردن مسافر بدون حجاب اجباری با جریمه و توقیف خودرو مواجه‌اند. بر اساس گزارش‌ها به جز مسافران زن، فشار بر راننده‌ها هم بسیار زیاد است.

زنان در شهرهای مختلف تجربه مشابهی در مورد اسنپ دارند. به گفته آنها «برخی از راننده‌ها برخورد مناسب دارند و با زنان همراهی می‌کنند، اما برخی هم سفر را لغو می‌کنند و از آنها می‌خواهند تا با ماشین دیگری تردد کنند».

بعضی از زنان کلا با محدود کردن رفت و آمدشان سعی می‌کنند مجبور نشوند با حجاب اجباری به خیابان بروند.

مهرناز در سال اول بعد از جنبش مهسا عقیده داشت که مردان هم در هر شغلی «باید هزینه‌های مشابهی با زنان در جامعه بپردازند. ازجمله رستوران‌ها» کافه‌ها یا راننده‌های تاکسی و اسنپ». اما در سال دوم نظر مهرناز تغییر کرده است و می‌گوید در اسنپ روسری بر سر می‌گذارد چون عقیده دارد «مقاومتش نباید اختلالی در کسب درآمد فرد دیگری داشته باشد. چون این قوانین سخت‌گیرانه حکومت باعث پدید آمدن اختلاف، تنش و برخورد بین شهروندان می‌شود».

در بندر عباس، مریم که پزشکی ۳۰ ساله است به ما از آزادتر شدن شرایط در زندگی غیر کاری‌اش می‌گوید. کار مریم دولتی است و مجبور به رعایت قوانین مربوط به حجاب است. اما می‌گوید حتی دوستان مذهبی‌اش هم دیگر مانند قبل نیستند و بعضی مثل گذشته حجاب ندارند.

مریم در بندرعباس مانند مهرناز در شیراز می‌گوید سخت‌تر شدن شرایط برای رستوران‌ها را درک می‌کند و برای اینکه کمتر تذکر حجاب در رستوران بگیرد و باعث پلمب آنجا نشود، اخیراً با دوستانش بیشتر سفارش بیرون‌بر می‌دهند و کمتر بیرون می‌روند.

روژین در سنندج تجربه متفاوتی دارد. او که خودش چندین بار خودرواش توقیف و یک بار هم مغازه‌اش پلمب شده، می‌گوید به دفعات کافه‌ها و رستوران‌ها به خاطر حجاب مشتری‌ها بسته شده‌اند، اما سعی دارند همچنان با زنان همراهی کنند: «کافه‌ای که من با دوستانم به آنجا می‌رفتیم چند بار پلمب شد، ولی هیچ‌وقت به ما تذکر حجاب نمی‌داد، به همین دلیل گاهی ما خودمان سعی می‌کردیم رعایت کنیم که برای کسب و کار آنها مشکلی پیش نیاید، اما اگر هم رعایت نمی‌کردیم، می‌دیدیم که معذب هستند و با عذرخواهی از ما می‌خواستند روسری را سرمان کنیم تا دوباره پلمب نشوند.»



منبع تصویر، Photo by SASAN/Middle East Images/AFP via Getty، Images

«تمرین مبارزه روزمره» به مثابه «رفرا دوم»

سمانه ۳۶ ساله از تهران عکسی برایمان فرستاد ' بدون روسری در خیابان. آرایش کرده با لبهایی قرمز. در عکس مدرکی در دستاش گرفته و روبه‌روی اداره مربوط به معاینه فنی خودرو ایستاده است.

او با هیجانی که در صدایش بود گفت: «ببین همین شکلی رفتم داخل اداره و همه مردها هم با لبخند کارم را انجام دادند. آنها به من می‌گفتند اضطرابی نداشته باش' کارت را انجام می‌دهیم.»

سمانه می‌گفت ' «من اضطرابی نداشتم اما تاکید آن کارمندان مرد برایم جالب بود».

روژین از سنندج هم می‌گوید زنها قبل از بیرون رفتن از خانه، خودشان را برای سناریوهای مختلفی که در این مبارزه روزانه

پیشرو دارند، آماده می‌کنند: «وقتی احتمال می‌دادیم که شاید بازداشت شویم موبایل‌هایمان را پاکسازی می‌کردیم، داروهای ضروری که اگر نیاز بود بخورم همراهان می‌بردیم و کارهایی از این دست.»

زنان در ایران این روش از مبارزه را در شبکه‌های اجتماعی 'تمرین مبارزه روزمره' می‌نامند.



منبع تصویر، Photo by BAHRAM/Middle East Images/AFP via Getty Images

پروین، ۶۷ ساله در تهران از آبان ۱۴۰۱ حجاب بر سر نگذاشته است. او می‌گوید اول کمی معذب بود، ولی به توصیه یکی از دوستانش این رویه را با جدیت ادامه داد. آنها اعتقاد دارند این روش مانند یک «رفراندوم» است.

مشاهدات شهروندان ایرانی گویای تغییری سبک پوشش است، اما این تغییر سبک پوشش، تغییری سبک زندگی را هم به همراه آورده است. چیزی که حکومت تلاش دارد آن را به رسمیت نشناسد و از به تصویر کشیدن «ایران غیر اسلامی» در شبکه‌های اجتماعی هم ناخشنود است. شاید به همین در دو سال گذشته محدودیت‌ها بر اینفلوئنسرهای زن

ایرانی در اینستاگرام بیشتر شده است. برای مثال حساب‌های اینستاگرامی بسیاری از آنها که فعالیت‌هایی چون گردشگری، سبک زندگی (لایفاستایل)، یوگا، آموزش آرایشگری و غیره داشتند، بسته شدند.

زنان اما سعی دارند در سکوت، شرایط را در دید عموم عادی کنند. این تلاش برای عادی شدن به یکی از مذهبی‌ترین شهرهای ایران یعنی قم هم رسیده است.

لیلا در قم زندگی می‌کند و در سالهای گذشته حجابش چادر بوده اما می‌گوید حتی در قم هم «سایر پوشش‌ها» به جز چادر «عادی» شده است. «من خودم قبلاً بیشتر چادری بودم ولی حالا از مانتو و روسری برای بیرون رفتن استفاده می‌کنم و احساس می‌کنم حال بهتری دارم و خوشحال‌ترم». لیلا که کارمند بخش خصوصی است و در یک شرکت کار می‌کند می‌گوید: «پوشش برای حضور زنان در ادارات قم چه ارباب رجوع و چه کارمند ضروری بوده و هست و همین طور حرم هم فرقی نکرده است».



منبع تصویر، Photo by SASAN/Middle East Images/AFP via Getty Images

اکنون دو سال از گسترده‌ترین اعتراضات ضد حکومتی در ایران می‌گذرد. اعتراضاتی که حقوق و آزادی زنان برای پوشش یکی از اصلی‌ترین محورهای آن بود. در شرایطی که این روزها حضور با پوشش اختیاری در خیابان برای زنان هزینه‌های جدی اقتصادی و جانی به همراه دارد و آنها به طور مداوم در معرض تهدید و سرکوب خشن قرار دارند، زنانی که ما با آنها صحبت کردیم به دستاوردهایشان افتخار می‌کنند.

مثل شادی از کرج که می‌گوید به رقم فشارهای روزافزون «چون طعم یک آزادی نسبی را در همین مملکت چشیده‌ام، راهم را ادامه می‌دهم».

و الهام از تهران که با اشاره به لبخندهایی که بین زنان بی‌حجاب در خیابان‌ها رد و بدل می‌شود، می‌گوید «نوع پوششی که در خیابان دارد حق اوست».

یا روژین از سنندج که می‌گوید «حالا در خیابان‌ها به هر طرف که سرت را می‌چرخانی زنان و دخترانی را می‌بینی که حجاب اجباری ندارند». و ماهو از بلوچستان هم از اینکه «زنان سرزمین‌اش تا جایی که امکان دارد راحت و با اعتماد به نفس لباس می‌پوشند و زیر بار حرف زور نمی‌روند» خوشحال است.

این زنان با غرور معتقدند «دیگر شرایط به قبل باز نخواهد گشت».

**در جمهوری اسلامی مصونیت
«مرتکبان جنایات بین‌المللی» از
مجازات ادامه دارد**



بیانیه سازمان عفو بین الملل در دومین سالگرد خیزش 1401

[\(لینک به اصل بیانیه در سایت عفو بین الملل به زبان انگلیسی\)](#)

عفو بین الملل روز چهارشنبه ۲۱ شهریور در بیانیه‌ای به مناسبت دومین سالگرد «اعتراضات زن، زندگی، آزادی» به کشته شدن مهسا ژینا امینی در بازداشت گشت ارشاد با اشاره به این که «مردم سراسر ایران علیه دهه‌ها ظلم و تبعیض جنسیتی ایستادگی کردند» تاکید کرد که «مصونیت سیستماتیک از مجازات مرتکبان جنایات بین‌المللی در ایران» به رغم «سرکوب وحشیانه» مردم ادامه دارد.



این سازمان اشاره کرد که هیچ تحقیقات کیفری موثر، بی‌طرف، و مستقلی درباره نقض جدی حقوق بشر و جنایات بین‌المللی، از جمله استفاده گسترده و غیرقانونی نیروهای امنیتی از قوای قهریه و سلاح گرم، که مقامات جمهوری اسلامی در جریان اعتراضات سراسری از ۲۵ شهریور تا دی‌ماه ۱۴۰۱ (سپتامبر تا دسامبر ۲۰۲۲) مرتکب شدند، انجام نشده است.

در این بیانیه همچنین آمده است که نیروهای امنیتی از اسلحه‌های جنگی، شات‌گان‌های پر از ساچمه‌های فلزی و کپسول‌های گاز اشک‌آور استفاده کردند و معترضان را به شدت با باتوم مورد ضرب و شتم قرار دادند.

عفو بین‌الملل افزود که این اقدامات منجر به کشتار صدها معترض و رهگذر، از جمله ده‌ها کودک شد و به بسیاری دیگر هم آسیب‌های جبران‌ناپذیری وارد کرد.

این سازمان اضافه کرد: «مقامات سعی کرده‌اند خانواده‌هایی را که در جستجوی حقیقت و اجرای عدالت به خاطر کشته‌شدن عزیزانشان هستند، از طریق بازداشت‌های خودسرانه، پیگرد نا‌عادلانه، تهدید به مرگ و آزار و اذیت‌های مداوم ساکت کنند.»

در بیانیه عفو بین‌الملل همچنین اشاره شده است که در این دو سال، مقامات حملات خود به حقوق بشر را تشدید کرده و از طریق سرکوب فزاینده خشونت‌آمیز علیه کسانی که قوانین تبعیض‌آمیز حجاب اجباری را به چالش می‌کشند، جنگ علیه زنان و دختران را به راه انداخته و استفاده از مجازات اعدام برای خاموش کردن اعتراضات را افزایش داده‌اند.

دیانا الطحاوی، معاون مدیر منطقه‌ای عفو بین‌الملل در خاورمیانه و شمال آفریقا، گفت: «سالگرد خیزش زن، زندگی، آزادی، یادآوری دردناکی برای شمار زیادی از مردم ایران است که همچنان از پیامدهای سرکوب وحشیانه مقامات رنج می‌برند» و افزود: «قربانیان، بازماندگان و خانواده‌های آن‌ها همچنان از دستیابی به حقیقت، اجرای عدالت و جبران خسارت برای جنایات بین‌المللی و سایر نقض‌های جدی حقوق بشر که مقامات جمهوری اسلامی در جریان خیزش و پس از مرتکب شدند، محروم هستند.»

خانم الطحاوی اضافه کرد: «در دو سال گذشته، مقامات جمهوری اسلامی کارزار تبلیغاتی گسترده‌ای برای انکار و تحریف واقعیت به راه انداخته‌اند تا شواهد جنایات خود را پنهان کنند و برای ساکت کردن بازماندگان و خانواده‌های قربانیان، آن‌ها را تهدید کرده‌اند.»

او تاکید کرد که «با توجه به نبود امکان تحقیقات مستقل و بی‌طرفانه در داخل، ضروری است کشورها از طریق دفاتر دادستانی خود و تحت اصل صلاحیت قضایی جهانی، تحقیقات جنایی درباره جنایات مرتکب شده به دست مقامات جمهوری اسلامی را آغاز کنند.»

عفو بین‌الملل در بخشی از بیانیه خود با عنوان «تشدید جنگ علیه زنان» به مواردی مانند تلاش مستمر برای سرکوب جنبش قدرتمند حقوق زنان علیه حجاب اجباری، افزایش حضور گشت‌های امنیتی پیاده،

موتورسوار، خودروها و ون‌های پلیس برای اجرای قوانین حجاب اجباری در فضاهای عمومی، صدور احکام شلاق و زندان برای مخالفان حجاب اجباری، تیراندازی به خودروی آرزو بدری، ضرب و شتم نفس حاجی‌شریف ۱۴ ساله به دست نیروهای حکومتی اشاره کرد.

«افزایش استفاده از مجازات اعدام» هم از دیگر مواردی بود که عفو بین‌الملل در بیانیه خود به آن اشاره کرده است.

بنا بر این بیانیه، از زمان خیزش «زن، زندگی، آزادی»، مقامات جمهوری اسلامی استفاده از مجازات اعدام را تشدید کرده‌اند، به‌طوری که در سال ۲۰۲۳ میلادی بیشترین تعداد اعدام‌ها در هشت سال گذشته ثبت شده است.

به تاکید این بیانیه، مقامات جمهوری اسلامی از مجازات اعدام به‌عنوان ابزاری برای سرکوب و ترساندن مردم، از جمله اقلیت تحت آزار بلوچ که به نسبت جمعیت‌شان بسیار بیشتر تحت تاثیر اعدام‌ها قرار گرفته‌اند، استفاده کرده‌اند.

عفو بین‌الملل: «مجازات اعدام در ایران به‌عنوان ابزاری برای سرکوب و ترساندن مردم، از جمله اقلیت تحت آزار بلوچ که به نسبت جمعیت‌شان بسیار بیشتر تحت تاثیر اعدام‌ها قرار گرفته‌اند، استفاده کرده‌اند.»

عفو بین‌الملل با تاکید بر این که اعدام‌ها پس از «محاكمه‌های نمایشی به‌شدت ناعادلانه» و مبتنی بر «اعترافات» اخذ شده زیر شکنجه و سایر بدرفتاری‌ها، از جمله خشونت جنسی، انجام شد، اضافه کرد: «شکایات مبنی بر شکنجه مورد تحقیقات رسمی مستقل و بی‌طرفانه قرار نگرفته‌اند.»

در حال حاضر، دستکم ۱۲ تن از جمله مجاهد کورکور، شریف محمدی و پخشان عزیزی در معرض خطر اعدام یا صدور حکم اعدام هستند.

این سازمان در خصوص زنان زندانی مانند خانم محمدی و عزیزی که به‌دلیل فعالیتهای مسالمت‌آمیزشان به اتهام «بغی» به اعدام محکوم شدند، نوشت: گزارشهای نگران‌کننده حاکی از آن است که آنها در دوران بازداشت مورد شکنجه و سایر بدرفتاری‌ها قرار گرفته‌اند.

بیانیه در عین حال به دستکم دو زن دیگر؛ وریشه مرادی و نسیم غلامی‌سیمپاری اشاره می‌کند که به‌طور جداگانه با اتهام «بغی» مواجه شدند و در حال محاکمه هستند.

عفو بین‌الملل در ادامه بیانیه خود در مورد «استفاده از خشونت جنسی به‌عنوان ابزار سرکوب» نوشت: طی دو سال گذشته، مقامات این واقعیت را که مسئولان و مأموران حکومتی بازداشت‌شدگان را در جریان اعتراضات تحت شکنجه و سایر بدرفتاری‌ها، از جمله تجاوز و سایر اشکال خشونت جنسی، قرار داده‌اند، به صورت مداوم انکار کرده‌اند.

این سازمان اشاره کرد که در آذر سال گذشته «جزئیات وحشتناک» استفاده مقامات جمهوری اسلامی از تجاوز، از جمله تجاوز گروهی و سایر اشکال خشونت جنسی را منتشر کرد که هدف آن، سرکوب اعتراضات و ارباب و تنبیه معترضان، از جمله کودکانی بود که کم‌سن‌ترین آن‌ها ۱۲ ساله بود.

در این ارتباط هم بخش فارسی صدای آمریکا گزارش‌هایی اختصاصی از تجاوز و ضرب و شتم معترضان بازداشت شده در چند شهر منتشر کرده است.

با این همه، ستاد عالی حقوق بشر جمهوری اسلامی، متعلق به قوه قضائیه، اعلام کرد که «در ۲۸ استان از ۳۱ استان کشور، هیچ شکایتی تحت عناوین تجاوز، حمله و آزار جنسی ثبت نشده است.»

با این‌حال، عفو بین‌الملل تاکید کرد که این مساله را که مقامات قضایی و دادستانی جمهوری اسلامی شواهد خشونت جنسی، از جمله شکایات قربانیان این رفتارها، را رد یا پنهان کرده‌اند، مستندسازی کرده است.

این سازمان در بیانیه خود اشاره کرد که مقامات جمهوری اسلامی همچنان از همکاری با هیئت حقیقت‌یاب سازمان ملل متحد در مورد ایران خودداری می‌کنند و از سفر اعضای آن به ایران ممانعت به عمل می‌آورند.

عفو بین‌الملل در پایان تاکید کرد که همچنان خواستار اجرای توصیه‌های هیئت حقیقت‌یاب سازمان ملل به تمام دولت‌ها است تا بر اساس اصل صلاحیت قضایی جهانی، صرف‌نظر از اینکه متهم در قلمرو آن‌ها حاضر باشد یا نباشد، تحقیقات کیفری درباره مقامات جمهوری اسلامی را که به شکلی معقول، مظنون به ارتکاب جنایات بین‌المللی هستند و «تحقیقات ساختاری درباره وضعیت کلی مرتبط با اعتراضات ۱۴۰۱ بدون داشتن متهم خاص»، را شروع کنند.

به مناسبت دومین سالروز مرگ ژینا مهسا امینی و همراهان



اعلامیه مشترک
دو نهاد جمهوریخواه دموکرات و لائیک
ایران

دو سال پیش، در ۲۵ شهریور ۱۴۰۱ (۱۶ سپتامبر ۲۰۲۲)، ژینا مهسا

امینی، دختری ۱۸ ساله، همراه با برادرش برای دیدار فامیل، از سقز به تهران سفر می‌کند. او توسط پلیس ارشاد اسلامی در بزرگراه حقانی به دلیل "بدحجابی" بازداشت می‌شود. زیر فشار روانی یا ضربات ماموران امنیتی، در حالت کُما به بیمارستان کسری، نزدیک‌ترین مرکز درمانی به بازداشتگاه، منتقل می‌شود و چندی بعد جان خود را از دست می‌دهد. از همان نخستین ساعات پخش خبر مرگ ژینا مهسا امنی، موجی از اعتراضات خیابانی و مردمی سراسر کشور را فرا می‌گیرد. جنبش بزرگ، تاریخی و بی‌سابقه □□□□□□ □□□□□□ از این لحظه آغاز می‌شود و طی چندین ماه ایران و جهان را تکان می‌دهد.

خیزش انقلابی ۱۴۰۱، با این که ادامه □ جنبش‌های بزرگ اجتماعی و اعتراضی پیشین در طول حیات جمهوری اسلامی ایران بود، اما برخوردار از سرشتی دیگر بود. دو ویژگی ممتاز، آن را از جنبش‌های پیشین در ایران متمایز می‌کرد. یکی، ماهیت غیردینی و ضد دین‌سالاری آن و در نتیجه خصلت کاملاً ضد رژیم آن بود. دیگری نقش برجسته زنان و جوانان آزادی‌خواه و رهایی‌خواه در این قیام مردمی بود. در □□□□ □□□□□□ □□□□□□، خواست اصلی معترضان رهایی از سلطه و تبعیض، خلاصی از زن‌ستیزی حکومت اسلامی، از جمله حجاب اجباری، و به طور کلی نابودی نظام مبتنی بر قوانین دینی و شرعی بود. در این حرکت نوین بی‌سابقه، مطالبات اقتصادی، صنفی و مدنی... در پرتو یک خواست عمده و بنیادین قرار گرفتند: پایان‌بخشیدن به عمر طولانی دیکتاتوری، دین‌سالاری و دست‌یافتن به یک زندگی آزاد و دموکراتیک در برابری. خواستی که در شعار □□ □□□□□□ چون پرچم نمادین جنبش تجلی یافت.

جنبش زن‌زندگی آزادی از پیش سازماندهی و برنامه‌ریزی نشده بود. در روند مستقل و متکی به خود دارای تشکیلات و رهبری توسط گروهی یا سازمانی خاص نبود. این جنبش، با این که در فرایند حرکت و گسترش خود، به گونه‌ای خودجوش، خودمحور و خودمختار عمل می‌کرد، اما توانست شکل‌ها و شیوه‌هایی از هماهنگی جنینی، افقی و محلی میان خود به وجود آورد. این همه، به رغم سرکوبی بی‌سابقه که در جریان آن بیش از ۵۰۰ معترض خیابانی کشته شدند، بیش از ۱۴ هزار تن دستگیر گردیدند، هزاران معترض به زندان افتادند، چند صد نفر اعدام شدند و ده‌ها تن محکوم به اعدام شدند.

از جمله درس‌های مهم این جنبش برای ما این است که کنشگران آزادی‌خواه ایران موظفانند، همراه با شعارها و خواست‌های سیاسی و

اجتماعی نفی‌گرا و سلبی، شعارها و خواسته‌های سیاسی - اجتماعیِ ایجابی و اثباتی خود را برای خروج از اوضاع کنونی مطرح کنند. مبارزه در چهارچوب شعارهایی چون «نه به دیکتاتوری»، «نه به جمهوری اسلامی»... اگر همراه و همزاد با طرح‌های جایگزین، آشکار و ایجابی در راستای جمهوری، دموکراسی و جدایی دولت و دین نباشد، یعنی در تقابل با جمهوری اسلامی و دیگر آلترناتیوهای ارتجاعی و اقتدارگرا قرار نگیرد، تغییری اساسی در اوضاع نابسامان ایران به وجود نخواهد آورد. از این رو، درس‌گیری از آزمون بزرگ □□□□ □□□□□□□□، از قوت‌ها، ضعف‌ها و کمبودهای آن، برای مبارزات جاری و آینده، دارای اهمیت به سزایی است.

ما امروز شاهد آنیم که اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران، در طی دو سالی که از خیزش ۱۴۰۱ می‌گذرد، باز هم بد و بدتر شده است. سیاست‌های داخلیِ تخریب‌کننده و ضدبشریِ حاکمان و جناح‌های ارتجاعی آن به شدت همچنان ادامه دارند. نظامی‌گری، اقتدارگرایی اسلامی و سیادت طلبی جمهوری اسلامی در خاورمیانه (از یمن جنوبی تا سوریه و لبنان) و ماجراجویی‌اش در هسته‌ای کردن ایران، به همان سان تشدید شده‌اند. مضحک‌های ضد دموکراتیکِ انتخاباتی رژیم، یکی پس از دیگری، با همکاری شرم‌آور اصلاح‌طلبان دیروز، ادامه دارند اما بیش از پیش با مخالفت و تحریم اکثریت عظیم مردم ایران روبرو می‌شوند. سرکوب‌ها، دستگیری‌ها، اعدام‌ها، تبعیض‌ها و نابرابری‌ها در همه‌ی سطوح تشدید و گسترش یافته‌اند. براساس گزارش سازمان‌های حقوق بشری، در سال گذشته ۸۲۹ نفر در ایران اعدام شده‌اند که بالاترین رقم در جهان به نسبت جمعیت کشور است. ارقام دهشتناک سرکوب، اذیت و آزار زنان، جوانان، اقلیت‌های مختلف قومی/ملی، بهائیان... همچنان با شدت بیشتر ادامه دارند. در یک کلام، هیچ تحول یا رفرمی در جهت بهبود وضع اقتصادی و اجتماعی مردم ایران و گذار به سوی آزادی، دموکراسی در کشور ما، در چهارچوب حفظ نظام دیکتاتوری اسلامی کنونیِ آن، امکان‌پذیر نیست.

ما به مناسبت دومین سالروز مرگ دلخراش ژینا مهسا امینی و برآمدنِ بزرگ‌ترین، رادیکال‌ترین و طولانی‌ترین جنبش ضد رژیم در طول حیات جمهوری اسلامی ایران تا کنون، کنشگران اجتماعی و سیاسی داخل و خارج کشور را به پیگیری راه □□□□ □□□□□□□□ برای سرنگونی نظام اسلامی و ضدبشری حاکم بر کشورمان فرا می‌خوانیم. ما از همه‌ی باورمندان به جمهوری، دموکراسی و جدایی دولت و دین

(لائسیتہ/سکولاریسم) در ایران، دعوت می‌کنیم که این سالروز را در هر جا که هستند، در داخل یا خارج از کشور، تبدیل به روز جهانی همبستگی با مبارزات مردم و جنبش‌های اجتماعی در ایران علیه نظام جمهوری اسلامی کنند. ما، به نوبه‌ی خود، در همه‌ی فعالیت‌ها و کارزارهایی که بدین مناسبت و در راستای جمهوری، دموکراسی و جدایی دولت و دین در ایران انجام گیرند، مشارکت و همکاری خواهیم کرد.

جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران حزب جمهوریخواه سوسیال دموکرات و لائیک ایران (عضو جبهه ملی ایران)

11 سپتامبر ۲۰۲۴ - 21 شهریور ۱۴۰۳

Parti
Républicain
Social-
Démocrate
et Laïc d'Iran
(PRSOLI)



حزب
جمهوریخواه
سوسیال دموکرات
ولائیک ایران



جان باختن سارا دلدار بر اثر عفونت ناشی از اصابت گلوله در

اعتراضات ۱۴۰۱



گزارش کانون حقوق بشر ایران

۱۹ شهریور، ۱۴۰۳

زندانی سیاسی سارا دلدار از بازداشت شدگان اعتراضات سراسری ۱۴۰۱، بعد از گذشت ۹ ماه از آزادی مشروط بر اثر گسترش عفونت ناشی از وجود ساچمه در بدن و سرش روزشنبه ۱۷ شهریور در بیمارستان رشت فوت کرد

به گزارش کانون حقوق بشر ایران، دوشنبه ۱۹ شهریورماه ۱۴۰۳، سارا دلدار از بازداشت شدگان اعتراضات سراسری ۱۴۰۱، نه ماه پس از آزادی مشروط به دلیل عفونت ناشی از وجود ساچمه در بدن در بیمارستانی در رشت درگذشت.

بنا بر گزارشات رسیده از منابع موثق، زندانی سیاسی سارا دلدار از بازداشت شدگان اعتراضات سراسری ۱۴۰۱، که در زندان لاکان رشت زندانی بوده و مورد شکنجه هم قرار گرفته بود و سرانجام در دیماه ۱۴۰۲، به صورت مشروط به منظور درمان آزاد شده بود بعد از گذشت ۹ ماه از آزادی مشروط بر اثر گسترش عفونت ناشی از وجود ساچمه در بدن و سرش روزشنبه ۱۷ شهریور در بیمارستان رشت فوت کرد. سارا دلدار از ۶ ماه قبل در زندگی نباتی به سر می برد.

سارا دلدار پرستار شجاع و غیرتمندی بود که در جریان خیزش سراسری سال ۱۴۰۱، به مجروحان رسیدگی می کرد و تنها ۲۸ سال سن داشت.

مقامات اطلاعاتی، در آستانه سالگرد اعتراضات ۱۴۰۱ به خانواده سارا دلداری فشار آورده‌اند که درگذشت او را علنی نکنند. به همین دلیل مراسم تدفین وی تنها با حضور تعداد محدودی از افراد خانواده انجام شد.

دل‌نوشته‌های سارا دلداری در پیچ شخصی‌اش

سارا دلداری پیش از این در پیچ خود نوشته بود:

«فردا روزی که یک سال پیش از دادگاه مستقیم به #زندان_لاکان_رشت برده شدم هیچ حس و درد و ترسی نداشتم یا حتی نگفتم با خودم کاش این کارو نمی‌کردم چون من کاری نکردم جز اینکه زخمیا رو نجات دادم و جراحی کردیم و سکوت نکردم در برابر وجدانم و وجز قلمی که جز راستی هیچ ننوشت

روزها گذشت داخل زندان و تا حکم اومد دو تا جرم یک سال و سه ماه و ده روز و شش ماه و خورده ای موندم و ازادی مشروطم اومد این مدت هر چقدر هر ثانیه چه چیزایی گذشت و بگم بازم کمه از بهداشت از دعوها از سرما از گرما از اینکه آرزوت باشه ماه و آسمونو ببینی ولی خب همه این چیزا و صد برابرش برای وطن کمه وقتی که اومدم به هیچ کس نگفتم تا استقبالم نیان تا هیچ گلی نیارن وقتی آزادی هیچ معنی نداشت

روزها گذشت همش فکر و ذهنم زندان بود پیش دخترایی که کمکشون کردم ترک کردن پیش اینکه وای دعوا نشه وای برف نیاد سردشون میشه حتی غذاهایی که هوس کرده بودن برام درست میکردن نمی‌خوردم تا اینکه گفتم اینجوری نمیشه باید بلند شم مثل همیشه رفتم سر کار خودم از صبح تا شب درگیر کردم تا برسم خونه بخوابم و فکری نکنم همه رو محل کار خندوندم و انرژی دادم تا اینکه کم کم مریض شدم پیگیری کردم دکتر رفتم تا اینکه هر روز بدتر عفونت و هنوز از دومین ماه که زندان بودم پریود شدم دیگه نشدم تا الان تو زندان فشار عصبی گرفتم و بعد مشکلا دیگه گفتم شایدچون من کبدم مشکل داشت

این عفونتا رو گرفتم یه هفته بیمارستان خوابیدم دیگه آدم قبل نبودم ضعیف ضعیف شدم کم‌خونی شدید و بزرگ شدن طحال و کلیه و تخمدان بعد دیدم بچه‌هایی که از زندان اومدن خیلیاشون بیماری زمینه‌ای گرفتن.

ولی با تمام این رنج ها دردا ساچمه ی تو بدنم و سرم هر لحظه ناخودآگاه میبینم خیابون پر از صدای تیر و خون ، رژه میرن تو ذهنم و جز مشت کردن ناخن داخل گوشتم هیچ تسلی نیست، ولی باز هم با تمام وجود به تمام شیر زنان سرزمینم افتخار میکنم و روحم پیش خواهرای تو بند که تمام رنجاشونو دیدم و باهاشون زندگی کردم ...»

نقض اساسی حقوق بشر با سرکوب و زندانی کردن معترضان

زندانی کردن معترضان به وضعیت موجود در ایران نقض چندین ماده از قوانین حقوق بشر بین‌المللی است. این قوانین بین‌المللی در اسناد مختلفی، از جمله اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، به صراحت بیان شده‌اند. برخی از موارد نقض قوانین حقوق بشر در رابطه با این موضوع به شرح زیر است:

حق آزادی بیان و عقیده:

طبق ماده ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده ۱۹ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، هر فردی حق دارد عقاید خود را به‌طور آزادانه بیان کند، و این حق شامل آزادی جست‌وجو، دریافت و انتشار اطلاعات و ایده‌ها، بدون مداخله از سوی مقامات دولتی است. بازداشت معترضان به دلیل ابراز عقیده، نقض آشکار این حق است.

حق آزادی تجمع مسالمت‌آمیز:

ماده ۲۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده ۲۱ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی بر حق مردم برای تجمع مسالمت‌آمیز تأکید دارند. بازداشت و سرکوب معترضان مسالمت‌آمیز، نقض این حق محسوب می‌شود.

ممنوعیت شکنجه و رفتارهای غیرانسانی:

ماده ۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده ۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی شکنجه و رفتارهای

غیرانسانی و تحقیرآمیز را ممنوع کرده است. گزارشهای زیادی از شکنجه و بدرفتاری با معترضان بازداشتشده در ایران وجود دارد که نقض این ماده را نشان میدهد.

حق دادرسی عادلانه:

طبق ماده ۱۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده ۱۴ میثاق بینالمللی حقوق مدنی و سیاسی، هر فردی حق دارد که پروندهاش در دادگاهی عادلانه، علنی و توسط یک دادگاه مستقل و بیطرف بررسی شود. در بسیاری از موارد، معترضان در ایران بدون دسترسی به وکیل و محاکمه عادلانه بازداشت و محکوم میشوند، که این امر نقض این حق است.

حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی:

ماده ۱۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر تصریح میکند که هر فردی حق دارد از زندگی، آزادی و امنیت شخصی برخوردار باشد. بازداشتهای خودسرانه و بدون دلیل قانونی از سوی مقامات، نقض این حق اساسی است.

در مجموع، سرکوب و زندانی کردن معترضان در ایران نقض صریح چندین ماده از اسناد بینالمللی حقوق بشری محسوب میشود و این اقدامات از سوی نهادهای حقوق بشری بینالمللی به شدت مورد انتقاد قرار گرفته است.

کانون حقوق بشر ایران

۱۹ شهریور، ۱۴۰۳

در گرامی داشت یاد جانباختگان

تا بستان خونین سال ۶۷



بیانیه جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران

تاریخ جمهوری اسلامی ایران، همواره تکرار سرکوب، شکنجه، تیرباران و اعدام است. این جنایات از پشت بام مدرسه علوی، اقامتگاه موقت خمینی، تا کردستان، ترکمن صحرا، صیادان انزلی، بلوچستان، خوزستان، آذربایجان، لرستان، تهران، بندرعباس، بوشهر، شیراز، مشهد، اصفهان و ده ها شهر دیگر صورت گرفته است. در میان تمام کشتارهای رژیم از اوایل «انقلاب» تا دی ماه ۹۶، آبان ۹۸ و جنبش ژینا مهسا امینی (زن زندگی آزادی)، روزهای سیاه تابستان سال ۶۷ جایگاه ویژه ای در تاریخ مبارزات و مقاومت ملت ایران دارد و اوج جنایات رژیم است. جمهوری اسلامی ایران در مدت کوتاهی، چندین هزار از زندانیان سیاسی و عقیدتی را که دوران محکومیت خود را می گذرانیدند و حتی به پایان رسانده بودند، به دار آویخت.

هیئت های مرگ که به دستور خمینی در شهرهای گوناگون تشکیل شده

بودند، دوباره زندانیان را به «محاكمة های نمایشی» کشیدند. آنان از زندانیان سه پرسش می کردند: آیا اسلام و قرآن را قبول دارید؟ آیا ولایت فقیه و رهبری خمینی را قبول دارید؟ آیا توبه می کنید؟ زندانیانی که سال ها مقاومت کرده بودند و از توطئه رژیم بی خبر بودند، در صورت پاسخ منفی به یکی از این سه پرسش، به مرگ محکوم می شدند.

به طور مشخص، هیئتی متشکل از سید ابراهیم رئیسی، رئیس جمهور سابق، حسینعلی نیری، سید علیرضا آوایی، مصطفی پورمحمدی و محمدحسین احمدی، حکم اعدام هزاران تن از زندانیان سیاسی را در سال ۱۳۶۷ به دستور خمینی صادر کرد. یکی از عاملین این اعدام ها در زندان گوهردشت کرج، حمید نوری بود که در زیر دست این هیئت صدها تن از جوانان را به کمک همکارانش به دار آویخت. او در ۱۴ ثوییه ۲۰۲۲ توسط دادگاه منطقه استکهلم سوئد به جرم مشارکت در اعدام های زندانیان سیاسی سال ۱۳۶۷ به حبس ابد محکوم شد، که متأسفانه در ۱۵ ژوئن ۲۰۲۴ در تبادل زندانیان بین ایران و سوئد توسط دولت این کشور آزاد و به ایران مسترد شد.

بر مبنای اسناد جمع آوری شده به وسیله فعالان مدافع حقوق بشر، حداقل ۴۴۸۵ زندانی در تابستان ۱۳۶۷ به چوبه دار سپرده شده اند که در زمره جنایات علیه بشریت است. جنایاتی که هرگز فراموش نخواهند شد.

جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران ضمن تاکید مجدد بر ضرورت حذف مجازات اعدام و لغو فوری احکام اعدام صادره در بیدادگاه های رژیم و آزادی بی قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران، خواستار محاکمه عادلانه آمران و عاملان این جنایات در دادگاه های با صلاحیت و تحت نظارت بین المللی می باشد.

برقرار باد آزادی، جمهوری، دموکراسی و لائیسیت

جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران

۲ سپتامبر ۲۰۲۴ برابر با ۱۲ شهریور ۱۴۰۳



جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران